

نفس دارای حقیقت مجردة نوریه (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسه گذشته در مسئله حقیقت نفس عرض شد که مرحوم آخوند براساس فلسفه مشاء آن را یک حقیقت جوهریه می دانند که حقیقت جوهریه در مقوله تشخص وجود در ممکنات و در طبیعات مطرح می شود نه در مجردات که جنبه ابداعی دارند و از این نظر نفس حقیقتش عبارت از جوهریت می شود که یک جنبه تعلق مادی دارد و چه از باب جسمانیة الحدوث به این مسئله بخواهد توجه بشود یا از باب روحانیة الحدوث و روحانیة البقاء که بنابر مکتب مشاء و مرحوم شیخ است و آن مطالب و اشعاری که در این زمینه هست حکایت از این قضیه می کند.

کیفیت تحقق ارواح قبل از خلق ابدان

آن حلقه واسطه بین دو نظریه اگر در نظر رفقا باشد من خیال می کنم این مطلب را حل کند و آن اختلاف را از میان بردارد، شکی نیست در اینکه در

مسئله عدم العدم طبعاً لا يكون بشيء و لهذا لا يكون موضوعاً و لا محمولاً و لا مبتدأً و لا خبراً و لا يُخبر عنه و لا يُخبر به فلهذا در مسئله کیفیت تحقق ارواح قبل از خلق ابدان این مطلبی است که اصلاً جای شک و شبهه ندارد یعنی در اینکه روح قبل از این خلق بدن خودش تحقق خارجی دارد - نه تحقق در عالم اعیان بلکه تحقق به عنوان تکون متتها در وعاء خودش نسبت به این مسئله - مطلبی است که نیاز به توضیح ندارد و حالا به کیفیت آن وجود کار نداریم ولی بالأخره خود اصل الوجودش در این مسئله شک و شبهه‌ای نیست بلکه برای انسان به واسطه قرائن و شواهد نقلیه و قرائن نقلیه قطعیه که از روایات و اخبار به دست می آید این مسئله کاملاً روشن و واضح است و چه از مطالب حسیه و شهودیه و حضوریه می تواند به این مسائل برسد و مراتب کشف هم مؤید و مثبت این مسئله هست که مسئله روح با مسئله ماده در عالم خارج به طور کلی متفاوت است و برای تحقق روح هیچ نیازی به گذشت زمان و ایجاد بستر مناسب برای تغییر و تحولات مادی نیست.

ظاهراً بنده این مسئله را در یکی از آن سه مقدمه؛  
در مقدمه علمیه یا در کیفیت علم باری یا در توحید  
افعالی صفاتی در آنجا در تألیف اخیر [افق وحی]  
همین مسئله را تا حدودی عرض کردم و در آنجا  
نمی‌خواستم خیلی مسئله را به صورت اصطلاحی و  
قلمبه و سلمبه بیان کنم در آن حدی که بالأخره قابل  
فهم برای همه است [بیان شد] و سعی کردم که  
مطالب در سطح پایین آورده بشود.

منشاء مقدمات بدیهی و اولیات

اما این یک مسئله و قضیه واقعی و مشخصی  
است که کاملاً این مسئله روشن است مخصوصاً  
برای ارباب کشف این قضیه واضح است و نیازی به  
توضیح ندارد بلکه برای همه ملموس است، مگر  
مقدمات بدیهی و اولیات از کجا نشئت می‌گیرد از  
همین استقراء، مشاهدات، محسوسات، ملموسات و  
اینها نشئت می‌گیرد. وقتی که بنده با چشم خودم  
دارم می‌بینم که یک فردی دارد در یک مجلس  
ازدواج و عروسی قبل از اینکه زمان عقدشان [برسد]  
به او می‌گویند که اولین فرزند شما دختر و به این اسم  
خواهد بود و دارای این شکل و شمایل است و

این طوری است دیگر چه جای شبهه برای من می ماند چه برسد به اینکه حالا مسائل دیگری بخواهد اتفاق بیفتد. او که از الآن دارد می گوید، او از کجا دارد این حرف ها را می زند؟! بعد این عروسی انجام می شود و نه ماه، ده ماه، یک سال می گذرد و فرزندی که متولد می شود به عینه سر مویی با آنچه که گفته تفاوتی ندارد، او از کجا این حرف ها را زده بود؟! در عالم تخیل و توهم که نگفته بود و با خیال خودش که نیامده این مسائل را بیافد و یا امثال ذلک! وقتی حضرت امام رضا علیه السلام به مأمون می فرماید:

خداوند به تو پسری از فلان کنیزت خواهد داد که «**أشبهه الناس بِأُمِّه**» خواهد بود.<sup>۱</sup> حضرت تا فرزند را ندیده از کجا چنین مسئله ای را بگوید؟! حضرت از کجا می داند که «**أشبهه الناس بِأُمِّه**» هست؟! از کجا می داند یک زائده در دست راست و یک زائده در پای چپ دارد؟! از کجا می داند؟! لابد یک چیزی هست که دارد خبر می دهد. **المعدوم لا**

---

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۴.

يُخْبِرُ عَنْهُ وَ لَا يُخْبِرُ بِهِ اَيْن مسئله می آید.

آن بندگان خدایی که آمدند و به مسئله روحانیة

الحدوث و روحانیة البقاء روح را مانند مرحوم شیخ

اثبات کردند آنها هم همین دغدغه را داشتند آنها هم

بالآخره اهل فهم و معنا بودند و الا آنها که با ارواح

ارتباط نداشتند گرچه احتمال دارد که این هم بوده

باشد چون خود مرحوم شیخ در اواخر عمر حالاتی

پیدا کرده بود و یک مسائل جدیدی برای او روشن

شده بود به طوری که در اشارات به بعضی از این

مسائل اشاره می کند و ایشان با آن زمان سابقش

تفاوت داشت وضعیت و کیفیت گذران ایامش فرق

کرده بود حالت ابتهال و عزلت به خود گرفته بود و

خلاصه ایشان مسائلی داشت ولی بالآخره خود

مرحوم شیخ آدم عادی که نبود، با بزرگان و با عرفایی

در ارتباط بود و به آنها وثوق و یقین داشته و به کلام

آنها اطمینان داشته است صرف نظر از اینکه برای

خود او هم مطالب علمی و فلسفی به صورت منطقی

و محکم بوده طبعاً او هم همین مطلب را داشته است

و چطور ممکن است که قبل از اینکه هنوز آن سلسله

علل مادی و طبیعی در عالم ظرف و زمان تحقق پیدا می‌کند چنین روحی مجسم بشود؟! چطور ممکن است بین این شخص و آن روح ارتباط برقرار بشود؟! چطور ممکن است خصوصیات او منکشف بشود؟! چطور ممکن است یک شخصی در عالم کشف یا رویا از او اطلاع پیدا کند؟ او که هنوز سلسلهٔ علل مادی‌اش تحقق پیدا نکرده است. این پسر و دختر که هنوز ازدواج هم نکرده‌اند پس آن فرزند کجاست؟! ماده که همین ماده است ماده را که در عالم ماده مشاهده می‌کنیم پس حتماً باید این مسئلهٔ **روحانیة الحدوث** روح مطرح باشد تا اینکه انسان بتواند چنین آثاری ترتیب بدهد و از این طرف دلیشان دلیل نسبتاً محکمی در این قضیه است.

از آن طرف با مراجعه به مرحوم آخوند یا راجع به بعضی از عرفای بزرگ که مشاهده می‌کنیم - همان‌طوری که عرض شد - آنها هم براساس همان تصور و فهم و آن کیفیت حیثیت ربطیه بوده که این قضیه برای آنها این‌طور مجسم و روشن بوده است و آمدند مسئلهٔ **جسمانیة الحدوث** را مطرح می‌کنند و مآل و نتیجه‌اش را به **روحانیة البقاء** ختم می‌کنند.

آنها هم برای خودشان [دلیل داشته‌اند].

عرض بنده این است که در این دو مسئله آن حلقه مفقوده که بتواند این دو را به هم وصل کند کجاست؟ ما باید به دنبال چه وسیله ربط بگردیم تا بتوانیم این دو نظریه را به هم نزدیک کنیم و منافات و بینونیت را از میان برداریم؟! چه اعمال و رویه‌ای باید در اینجا انجام بشود؟! بالأخره باید گفت: این صحیح است یا نه؟! از آن طرف نگاه می‌کنیم می‌بینیم مکتب مرحوم شیخ یک مکتب قویم و متینی است و آثار و قرائن همه بر این مسئله حکایت می‌کند. وقتی که در [آیات] و روایات راجع به حضرت آدم داریم؛ ﴿فَتَلَقَىٰ ۙ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ ۖ فَتَابَ عَلَيَّ ۗ هَٰذَا﴾<sup>۱</sup> در اینجا امام صادق علیه‌السلام می‌فرمودند: مقصود از اسماء، اسماء خمسۀ طیبه است.<sup>۲</sup> کلام امام صادق

---

<sup>۱</sup> . سوره بقره (۲) آیه ۳۷. افق وحی، ص ۹۵:

«آدم از ناحیه پروردگار کلمات و معانی را که موجب آمرزش و بخشش او می‌شده است فرا گرفت و با آن کلمات و مفاهیم با خداوند راز و نیاز نمود و نفس خود را در برابر اراده و مشیت حق خاضع و خاشع ساخت، خداوند نیز بر او رحمت آورد و او را بیامرزید.»

<sup>۲</sup> . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به إحقاق الحق، ج ۳، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۳۲۳.

کلام امام است و کلام امام که شوخی نیست. وقتی که حضرت آدم استنابه می‌کند و این توجه و توسل خود را نسبت به او انجام می‌دهد، شما در اینجا چه می‌گویید؟! در حالی که ما در روایات داریم حضرت آدم آن انوار خمسه را دید. **المعدوم لا يُخبرُ عنه** پس چه چیزی را می‌بیند؟! یک چیز نوشته را می‌بیند؟! نوشته را روی دیوار و تخته هم می‌توانی بنویسی، نوشته که ارزش ندارد یعنی [می‌توان] به نوشته‌ها توسل کرد؟! گفت: بیا من هم الآن می‌نویسم: الله، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین اینکه توسل نیست! به نوشته که توسل نمی‌کنند! نوشته که نور ندارد! نوری از نوشته در نمی‌آید! قضیه ماهیت آن چه بوده یک واقعیتی بوده آن واقعیت چه بوده است؟! آن واقعیت غیر از اینکه همان وجود حقیقی آنها در عالم نور بوده چه چیز دیگری می‌تواند داشته باشد؟!!

حضرت نوح که در کشتی خودش اسامی این پنج تن را نوشت آیا دیده یا ندیده؟! اگر ندیده پس

از کجا نوشته است؟! این الآن در موزه هست، بروید  
ببینید! اینها که دیگر چشم‌بندی نیست که حالا  
بگوییم که مسئله نقلی است. در مورد حضرت  
سلیمان که برای فتوحات خودش و برای فتح و  
ظفرهای خودش اسم پنج‌تن را به آصف دستور  
می‌دهد که بیاید بنویسد و الآن آن نوشته و مکتوب  
به صورت مفرغ موجود است و الآن در موزه روم در  
واتیکان نگهداری می‌شود منتها نشان نمی‌دهند.

ما بسیاری از این قبیل مسائلی که داریم و الآن  
موجود است را کتمان و مخفی می‌کنند اینها همه  
دشمنان خدا هستند می‌گویند که اگر قرار باشد این  
قضیه فاش بشود [درست نیست]. پاپ گفته بوده که  
اگر بخواهد این لوح فاش بشود مثل این است که  
مسیح را دوباره به دار زدیم باید مخفی بماند.

اینها مطالبی است که همه مشهود است و همه  
می‌دانند و نمی‌شود این را انکار کرد! پیغمبر  
کجاست؟! زمان حضرت نوح پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و سلم کجاست؟! مگر امیرالمؤمنین علیه السلام  
در شب شهادت خودشان به امام حسن علیه السلام

نفرمودند که شما لازم نیست قبر بکنید، عقب جنازه را بردارید جلوی جنازه خودش می‌رود و هر جا که خوابید در آنجا یک قبر آماده‌ای است که برادرم نوح هفتصد سال قبل از طوفان برای من کنده است؟!<sup>۱</sup>

معلوم می‌شود [حضرت نوح] خیلی زرنگ بوده که به اینجا آمده و خلاصه گفته که تا کسی نیامده ما بزنیم و ببریم. معلوم است خیلی رند و زرنگ بوده که هفتصد قبل از طوفان نوشته شده بود که «**هَذَا قَبْرٌ**

**حَفْرَهُ نُوْحٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ الطُّوفَانِ بِسَبْعِمِائَةِ سَنَةٍ**»<sup>۲</sup> نوح از کجا این را دید؟! هفتصد سال قبل از

طوفان، یا ابوالفضل! هنوز چند هزار سال فاصله دارد تا اینکه مولد امیرالمؤمنین علیه‌السلام بشود و وقت شهادت و اینها بخواهد بشود.

پس انسان این مطالب را از کجا به دست می‌آورد؟! از مشاهدات به دست می‌آورد، این مطالب و اوّلیات و بدیهیات و مبانی [و] قیاس را از کجا به دست می‌آورد؟! ما داریم می‌بینیم مربوط به سه

---

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲. همان.

هزار سال قبل است و مطالب فلان است. بگوئید:  
روایت واحد است آیا این لوح هم واحد است؟! این  
را هم نمی‌توانی ببینی؟! این دستگاهی که دارد نشان  
می‌دهد که این برای چند هزار سال قبل است این  
اشعه‌ای کسی که دارد نشان می‌دهد آن‌هم مسئله  
واحد است؟! اینها مطالبی است که زمین و آسمان از  
این مطالب پر است.

این قضیه باعث می‌شود که بالأخره آنها مثل  
مرحوم شیخ و امثال ذلک می‌فهمیدند و افلاطون که  
همان مکتب فلوطینی است اینها را احساس  
می‌کردند و لذا می‌گفتند که قضیه **روحانیه الحدوث**  
باید به این کیفیت باشد و در غیر این صورت  
نمی‌شود.

ما در قسمت اول بحث نداریم که این مسئله  
وجود خارجی داشته و الآن هم وجود خارجی دارد؛  
چه آنهایی که قبلاً بودند و چه آنهایی که بعداً  
خواهند آمد این یک تکه از قضیه مورد قبول ما است  
اما صحبت در این است که پس معلوم می‌شود که  
این روح از ماده نبوده، در آن قسمت حرف است.

خود مرحوم آخوند که ایشان نسبت به این تکه اول مسئله که مسئله **جسمانیة الحدوث** است به این کیفیت مطرح کرده است براساس تغییر و تحول حرکت جوهری این مطلب را گفته و نسبت به او جای برای اشکال نیست البته اگر ما حرکت جوهری را در این مسئله بخواهیم بپذیریم. صحبت در این است که پس شمای آخوند این حرکت جوهری را اثبات کردید و به واسطه حرکت جوهری تبدل ماده را به مجرد و به روحانیت تثبیت کردید چه نظری می اندازید نسبت به مسائل و ادله‌ای که امثال مرحوم [شیخ] و دیگران درباره تحقق روح قبل از بسترسازی ماده و بدن اقامه کردند؟ چه حرفی نسبت به آنها دارید؟

مرحوم آخوند در اینجا مطلبی ندارد. اشکال اینجا است. اگر این نقطه ضعف را هم ایشان حل و ترمیم می کرد دیگر اشکال نداشت و مطلب ایشان از این نقطه نظر قابل حل بود. آن مسئله‌ای را که ما حدود یک ماه قبل یا بیشتر عرض کردیم در بحث مسئله کیفیت اتصال ماده و مسئله جنس و فصل بود اگر رفقا یادشان باشد آن در اینجا به درد می خورد

یعنی در اینکه چگونه ماده با دید مادی ما ماده شده و چگونه یک مجرد با دید مادی ما حکم به مجرد او شده است این قضیه تا وقتی باقی باشد این حلقه مفقوده به حال خودش موجود است وقتی آن دیدگاه ما نسبت به ماده برداشته شد و ما ماده را صرفاً یک حقیقت متغیر از مجرد بدون تغییر و تبدل جوهری او - جوهری به معنای همان ذات او و هویت او - دانستیم دیگر در آنجا این حلقه مفقوده، موجود می شود و آن فاصله دیگر از میان برداشته می شود. تمامی موجودات، دیگر مجرد می شوند و همه اشیاء در عالم مجرد می شوند و دیگر ما ماده و مجردی در آنجا نداریم بلکه فقط شکل و لون عوض می شود و تغییر و تبدل در آنجا پیدا می شود؛ یک دست در اینجا به این حالت است و این دست در بین او خلل و فرج وجود دارد، همین دست تبدیل به مشت می شود و دیگر خلل و فرج در او وجود ندارد. در حالی که این همان است و این ذاتش یکی است. وقتی که الآن به این کیفیت است این سلول های او تغییر پیدا نمی کنند، حالت فیزیکی و حالت شیمیایی

او تغییر پیدا نمی‌کند، آن خونی که الآن در این رگ‌ها جریان دارد عوض نمی‌شود پلاسما و هموگلوبین و کاراتین و امثال ذلک که در این خون هست تغییر نمی‌کند، فقط چیزی که هست جنبه وضعی او تغییر پیدا می‌کند که آن جنبه وضعی دوباره به تغییر دیگری، وضع دیگری به خود می‌گیرد، وضع در اینجا عوض شد، عرض در اینجا عوض شده است، کیف و کم در اینجا تغییر پیدا کردند ولی خود آن ذات یکی است. شما به آن مجرد می‌گویید و همین که سفت و مشت می‌شود، می‌گویید: ماده. اینکه یکی بود تفاوتی در اینجا ندارد! این دید مادی ما است که کار را خراب کرده و ایجاد حلقه مفقوده در اینجا کرده است و این حلقه مفقوده با از بین رفتن جنبه مادی دید برداشته می‌شود و این دو نظریه به همدیگر وصل می‌شوند.

نظریه مرحوم شیخ شهاب‌الدین سهروردی درباره منشأ روح

پس در اینجا یک نظریه بیشتر وجود ندارد و آن نظریه تجلی ذات است که همین مطلب را مرحوم شیخ شهاب‌الدین سهروردی - أعلى الله مقامه - با عبارت بسیار عالی و عرشی در دو کتاب خودشان

ذکر می کنند که به طور کلی روح یک واقعیتی است که از همان ذات نشئت می گیرد و جنبه روحی دارد؛ ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾<sup>۱</sup> از ذات و حیثیت ذاتی خودم این مسئله نشئت پیدا می کند و نفخ می شود و انشاء و ابداع می شود، اشراق و افاضه می شود و اضافه به اضافه اشراقیه می شود؛ این حیثیت ذاتیه روح که از آن جنبه آمده است.

با توجه به این قضیه شما دیگر چه ماهیتی می توانید روی او بار کنید؟! مگر شما می توانید برای ذات ماهیت قائل بشوید؟! **الْحَقُّ مَاهِيَةٌ إِنِّيْئِه!** مگر شما می توانید برای ذات جنس و فصل قائل بشوید؟! جنس و فصل ذات، اقتضای حیثیت علی را دارد که به واسطه این ترکیب این از وجوب متبدل به امکان خواهد شد و امکان، احتیاج به علت دیگر خواهد داشت و واجب الوجود به ممکن الوجود سقوط پیدا خواهد کرد.

---

<sup>۱</sup> . سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۴۸: «من از روح خودم در آدم دمیدم.»

همین مسئله عدم وجود ماهیت محدّده در ذات باری تعالی از آن جنبه ذات و آن حیثیت ذاتی که نشئت گرفته همان است. آنچه که مربوط به اصل ذات است همان حیثیت ذات دیگر ماهیت ندارد؛ وقتی که جنبه تجرد پیدا بکند.

یک مسئله در اینجا می ماند؛ بنابراین فرق بین این و او چیست؟ در اینجا این مسئله هست؛ اگر قرار باشد که در آنجا ماهیتی وجود نداشته باشد به واسطه اینکه این حیثیت از خود ذات و از صقع ذات نشئت می گیرد لذا رجوع او هم به خود ذات خواهد بود نه به اسماء و صفات، وقتی که این مسئله از آنجا نشئت بگیرد پس ماهیت را شما چه می کنید؟! پس این فاصله را شما چگونه برمی دارید؟! شما چطور این عینیت را در اینجا ثابت می کنید؟! آیا می توانید بگویید که خود روح عبارت از همان نفس ذات به تمام اطلاقه و به تمام لا یتناهی آن ذات است؟! می توانید [به] خود آن ذات این حرف را بزنید یا نه؟! اگر بزنید پس دیگر نمی توانیم در اینجا آن محدودیت و حیثیت و آن جنبه حدّیت را ملاحظه

کنیم درحالی که همین نفسِ حیثیتِ علی که همان جنبهٔ خلقی است همین خودش **حَدٌّ مِنْ الْحُدُودِ** خود همین عبارت از ماهیت است. عبارت از **هویهٔ مِنْ الهویات!** حالا ما آن حساب ماهیت را در اینجا به حساب نیاوریم. همین که او حدّ می خورد، همین که نزول اراده است، همین که او ظهور است، مگر ظهور حدّ نیست؟! ظهور وابسته به آن مظهر خودش است، پس این ظهور از مظهر نشئت پیدا می کند و آن حدّیت او هم همان خواهد بود. اینجا است که فقط مسئلهٔ قوت و ضعف پیش می آید و هیچ چیز دیگری نیست.

#### مرتبهٔ حدّی روح

یعنی مرتبهٔ حدّی روح عبارت از همان کیفیت اشتداد حقیقت نوریّه و جودیه است که این حقیقت نوریّه و جودیه است که به واسطهٔ اختلاف مراتب موجب اختلاف مسمّیات و موجب اختلاف هویات خواهد شد! همین دیگر ماهیت ندارد. آیا شما می توانید برای او ماهیتی بچینید؟ مگر جوهر تعریف ندارد؟! **إِذَا وُجِدَ فِي الْخَارِجِ وَجِدَ لَا فِي مَوْضِعٍ** این تعریفی است برای جوهر کردند. البته حالا هم

جوهر مجرد و هم جوهر مادی همه را در این کیفیت بیان کردند که بر او عروض عوارض می‌شود و... شما می‌توانید برای این روح چنین تعریفی را بیاورید که **إِذَا وُجِدَ** به‌عنوان یک حقیقت در خارج **وُجِدَ لَا فِي مَوْضِعٍ** این شد مثل اشیائی که ملموس و مشاهده هستند در حالی که روح ملموس نیست روح مشاهده نیست و این که انسان مشاهده روح را می‌کند قالب مثالی او را [مشاهده] می‌کند و او از او بالاتر است. روح در معنا نیست آن حقیقتی را که انسان در معنا احساس می‌کند، ظهوری است از ظهورات روح و خود روح نیست.

لذا در مورد روح می‌فرماید: ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾<sup>۱</sup> یعنی اصلاً در دایره لغت‌نامه و وضع الفاظ نمی‌گنجد. البته باید در اینجا این مسئله را عرض بکنم که مرحوم شیخ در فتوحات و همین‌طور در فصوص بسیار مطالب عالی دارد ولی همان‌طوری که عرض کردم آن حلقه مفقوده را

<sup>۱</sup> . سوره اسرا (۱۷) آیه ۸۵. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۰۴:

«از تو ای پیامبر، چون از حقیقت روح بپرسند [بگو: روح از امر پروردگار من است»

نتوانستند آن طوری که باید و شاید تبیین کنند؛ یا از این قضیه غافل بودند یا اینکه عبارات آنها در این مسئله نارسا است. نسبت این جهت این مطلب در حرکت جوهریه را *إن شاء الله بعداً* [عرض می‌کنم]، چون اگر الآن بخوایم وارد حرکت جوهریه بشوم و بخوایم پنبه او را بزنم اصلاً به‌طور کلی مسائل خیلی به‌هم می‌ریزد ولی فعلاً ما در همین مقدار بحث را در همین جا تمام می‌کنیم یعنی نسبت به حرکت جوهریه تمام می‌کنیم و بعداً در قضیه نفس که در جلد هشتم هست و همین‌طور نسبت به حرکت جوهریه که در موارد دیگر خواهد آمد به‌خصوص در مسئله نفس، در آنجا نسبت به این قضیه حرکت جوهریه که این به چه شکلی خواهد بود این را *إن شاء الله* در آنجا توضیح می‌دهیم که آن حلقه مفقوده دیگر در اینجا کاملاً روشن بشود و جایگاه خودش را پیدا کند و دیگر فقدانی در اینجا مشاهده نشود.

اما آنچه که در اینجا باید عرض بکنم این است که وقتی که این روح از همان ذات نشئت می‌گیرد

چنانچه مرحوم شیخ شهاب‌الدین می‌فرمایند که حقیقت روح عبارت از یک اینّت است نه یک ماهویت، ایشان به همین مسئله می‌خواهند اشاره بکنند که روح در دایره لغت نمی‌گنجد. نمی‌دانیم روح سیاه است، سفید است، نور است! الآن ما این نوری که داریم می‌بینیم همین است که به دیوارهای فیضیه خورده اما این که این طوری نیست [آیا] صفا است؟ آن چیزی است که انسان احساس می‌کند؟ آن هم نخواهد بود. ورود و خروجش در لطافت و اینها در بدن مثل امواج است؟ باز مثل موج نخواهد بود. الآن اگر یک فرستنده یک موجی را بفرستد از این دیوار عبور کند و رادیو در آن طرف دیوار می‌گیرد پس معلوم است از این دیوار رد شده و این دیوار عایق نبود. این موجی که آمده این ماده را رد کرده به جهتی است که یک موج لطیف‌تری با او مواجه شده و این نتوانسته درقبال ورود او مقاومت کند، وقتی نتوانست مقاومت کند رد می‌شود و عبور می‌کند.

ما هم داریم و این طور نیست که نباشند، خیلی در همین خلل و فرج‌های پوست و بدن انسان این طور نیست که... ما الآن نگاه که می‌کنیم می‌بینیم اینها

همه پیوسته است ولکن قدیمی‌ها هم درست می‌کردند الآن هم هست بعضی از انواع روغن‌هایی که اینها درست می‌کنند اگر شما روی دستتان بریزید بعد از یک مدت از زیر دستتان چرب می‌شود و چکه‌چکه بیرون می‌آید. این را رد کرده و به اینجا می‌آید! روغن بنفشه بادام را می‌گرفتند تلطیف می‌کردند چند مرتبه آن را از صافی رد می‌کردند برای مسائل خونی و این مسائل در دستشان می‌ریختند چیز می‌کردند و این قدر این باید لطیف بشود که بعد از یک مدتی نیم ساعتی که می‌ماند عبور می‌کند. مرحوم پدر ما می‌فرمودند: من خودم این کار را کردم روغن بنفشه بادام گرفته بودند بیست دقیقه طول کشید کف دستم هیچ چیزی نبود و این زیرش یکی یکی قطره‌ها شروع به چکیدن کرد البته یک مقداری از آن جذب می‌شود. از همدان نگرفتند از همان طهران گرفتند! [آن] موقع ما کوچک بودیم و یک چیزهایی یادم می‌آید برایشان یک قاشق غذاخوری آورده بودند الآن در این صورت این هست.

الآن همین کارهایی که در طب امروزی انجام می‌شود؛ فرض بکنید که همان یونولیزهایی که دارند خون را می‌کنند؛ پا را در یک محوطهٔ آب می‌گذارند بعد به وسیلهٔ عبور سیم و الکتروود و اینها اشیاء در بدن را درمی‌آورند. شما بعد از یک مدت نگاه می‌کنید می‌بینید تمام آب سیاه شد. این سیاهی از کجا آمد؟! این کف‌ها از کجا آمده است؟! از پا آمد دیگر. مگر پاهایتان جراحی برداشته بود؟! نه، همان است. برای ما هم انجام دادند، رفقا می‌دانند و همه هم دیدند که اولش چطوری بود و آخرش چطوری بود. این حکایت از این می‌کند.

یکی از علل استحباب با دست غذا خوردن

اینکه در روایت داریم مستحب است که انسان با دست غذا بخورد<sup>۱</sup> و این دست این روغن‌ها را جذب می‌کند، امروزه می‌گویند: اول چیزی که جذب می‌کند سر انگشتان است. این به خاطر همین است دیگر یعنی یکی از موارد جذب کننده در بدن همین سر انگشتانی است که اینها می‌گیرند و غذا را جذب

---

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۹۶.

می‌کنند بدون اینکه این غذا وارد معده بشود و خواص دیگری هم دارد. حالا شما نگاه کنید می‌بینید این سفت است، سفت را ما داریم می‌بینیم اما این سفت نیست بلکه همه سوراخ سوراخ است! تمام دست ما سوراخ سوراخ است و ما داریم این را سفت می‌بینیم! ما داریم اینها را پیوسته می‌بینیم!

همین دیدگاه نسبت به ماده است همین دیدگاه نسبت به روح است این دیدگاه نسبت به ماده اگر تغییر پیدا بکند آن وقت متوجه می‌شویم که دیگر مسئلهٔ مجرد روح و ماده بودن ماده شکل دیگری به خودش گرفته است حالت دیگری به خودش پیدا می‌کند.

نحوه و کیفیت نرم شدن حدید برای حضرت داوود

ما نباید این قدر به سنگ و حدید اهانت کنیم که چقدر تو سفتی، چقدر تو محکمی و...! می‌گوید: نه بابا من سفت و محکم نیستم. نگاه کن این آهنی که این قدر سفت و محکم است وقتی که در دست حضرت داوود می‌آید نرم می‌شود. می‌گوید: نرم شدم ببینید چقدر نرم شدم! آهن است اما ﴿وَأَلَّنَّا لَهُ

أَلْ حَدِيدٌ<sup>۱</sup>؛ حديد را برای او نرم کردیم. حديد که نرم نيست سفت است، اگر مي تواني شما انجام بده، فشار بده چکش هم بزني تكان نمي خورد اما چرا براي حضرت داوود نرم بود؟! حضرت داوود زورش بيشتري بود؟!

مي گويند كه در همدان يك پهلوان هايي بودند كه اين پهلوان ها يك سيني هايي كه تقريباً يك سانت و نيم قطر آن سيني حلوا بود همه حلواها را كه مي خوردند هيچ! تقريباً حلواي يك در يك متر را مي خوردند و آن سيني را هم مثل كاغذ پاره مي كردند، من شنيدم البته فقط مي گويند كه در همدان بوده اند! شما نشنيده ايد؟! از خودمان نمي گوييم! خلاصه اول حلوا را مي خوردند كه يك متر در يك متر بود بعد قوي كه مي شدند اين يك سانت و نيم سيني را برمي داشتند همين طور مثل پير پاره مي كردند و هيچ باكي هم نداشتند!

حضرت داوود كه اين حديد را براي او نرم بود آيا زور مي زد اين حديد را نرم مي كرد؟! نه، اين با

---

۱ . سوره سبأ (۳۴) آيه ۱۰.

این طور کارها نرم نمی شود پس حضرت داوود چه  
اعمالی در اینجا می کرد؟ او آن دید مادی ما را از  
خودش برمی داشت و با این حدید رفیق و مانوس  
می شد و او را به خود نزدیک می کرد، وقتی که آن  
حدید به نفس نزدیک شد دیگر درقبال تغییر و  
تحولات نفس واکنش نشان نمی دهد. متوجه شدید  
چه می خواهم بگویم؟! چطور این ربط برقرار  
می شود و چطور این می آید آن حدید را و آن جنبه  
ذاتی او را با آن جنبه لطافت نفس خود نزدیک  
می کند و وقتی نزدیک کرد دیگر می تواند در آن جنبه  
روحي و ذاتی او تأثیر بگذارد. جنبه عرضی که دیگر  
تابع جنبه ذاتی اوست، او کاری نمی تواند بکند. والا  
اگر حضرت داوود همین آهن به این کلفتی را داشت  
...، این حالت پیدا نمی شد هر کاری بکند آهن، آهن  
است. ذاتی هر چیز که ازدست نمی رود. اگر قرار  
باشد این ذاتی باشد ذاتی که **لا یتغیر** است و ازدست  
نمی رود. این ماده که در اینجا ماده و سفت است ما  
او را سفت می بینیم، بین ما و قمر که فاصله است ما  
این فاصله را بعید می بینیم پیغمبر که بعید نمی بیند،

قمری که ما سرمان را بالا می‌کنیم تا نگاهش کنیم  
عمامه‌مان می‌افتد، این قمرِ این قدر بالا برای پیغمبر  
همین جلو است. همین جلو است و می‌گوید: بیا  
نازی بیا، آن جنبه روحی و تجردی او را به خود  
نزدیک می‌کند و وقتی نزدیک کرد آن وقت می‌تواند  
در او اثر کند خب این قوی تر است و جنبه علی دارد  
و قوی تر است و وقتی که در او تأثیر گذاشت ماده به  
تبع او متأثر می‌شود او هم شکافته می‌شود و به دو  
قسمت می‌شود. این حالا یک مطلبی خارج از این  
مسائل بود.

مرحوم شیخ شهاب در اینجا این را می‌فرمایند که  
روح در جنبه اِنّی خودش ماهیت ندارد وقتی که  
ماهیت نداشت دیگر در مقوله جوهر نیست. اگر در  
اینجا توجه کرده باشید مرحوم علامه - رضوان الله  
تعالی علیه - یک حاشیه دارند به این کلام مرحوم  
شیخ شهاب شیخ اشراق و همین طور کلام به مرحوم  
آخوند ایراد دارند. ایشان می‌فرمایند که پس این  
قاعده **كُلُّ مُمَكِّنٍ فَهَوَ زَوْجٌ تَرْكِيْبِيٌّ** کجا می‌رود؟!  
آیا شما می‌خواهید اسمش را تجلی ذاتی بگذارید؟!  
می‌خواهید اسمش را تجرد بگذارید؟! می‌خواهید

اسمش را اینت بگذارید؟! می خواهید اسمش را  
 ظهور بگذارید؟! هرچه می خواهید اسمش را  
 بگذارید بالأخره **ممکنٌ أو واجبٌ**؛ اگر نگاه به آن  
 جنبه ارادی حق می کنید که آن جنبه ارادی حق در  
 ذات خود حق است و در آنجا هیچ گونه تخللی انجام  
 نشده و اگر به جنبه خارجی اراده و ظهور اراده در  
 خارج نگاه می کنید **فهو ممکنٌ حالا که ممکنٌ، کلّ**  
**ممکنٍ زوجٍ ترکیبی و کلّ زوج ترکیبی له ماهیةٌ**،  
 اگر قرار بر این باشد که حتی صادر اول، حتی تجلی  
 اعظم دارای حد نباشد پس تجلی در اینجا نبوده است  
 و اگر دارای تجلی است پس این ممکن است گرچه  
 با سایر ممکنات تفاوت می کند با او کار نداریم  
 بالأخره **ممکنٌ**، هر ممکنی باید دارای ماهیت باشد  
 پس شما چگونه در اینجا می گوید که اینت، اینت  
 صرف است و در اینجا ماهیتی ندارد و به واسطه رفع  
 ماهیت بنابراین دیگر در اینجا جوهریتی معنا ندارد؟!  
 مثل ذات خود باری که در آنجا جوهر نیست بلکه  
**فوق الجوهر** است بلکه خود **اصل الوجود** است  
 مسئله در اینجا هم دیگر مسئله **فوق الجوهر** است.  
 نه، ممکن هست وقتی ممکن بود زوج ترکیبی

می‌شود حالا شما از این زوج ترکیبی چه معنایی را قصد می‌کنید؟ دیگر هرچه را می‌خواهید قصد کنید.

ما که در اینجا نمی‌گوییم زوج ترکیبی یعنی شیر و سرکه و انگین باهم قاطی شده‌اند، نه همین که آن وجود آمد حدّ خورده حدّش همان زوج ترکیبی است حدّی است از نحو من الوجود و فقدان آن حیثیت اطلاق، آن فقدان حیثیت اطلاق حدّ برای این مقدار است. آن صادر اول است صادر بعد و ثانی و ثالث و اینها همین‌طور تا برسد به این **أظلم العوالم** همه اینها **حدّ من الوجود** و فقدان مرتبه عالیّه این ماهیت می‌شود پس ماهیتش یک مقدار - البته این توضیح را بنده دارم می‌دهم و در اینجا نیست - جنبه اثباتی است و یک مقداری جنبه نفی است. آن جنبه اثباتی همان حدّ وجود اوست و جنبه نفی او نفی کمالی است که در مرتبه علیّه وجود دارد و این در اینجا آن مرتبه را فاقد است و وقتی که این‌طور شد پس این روح باز دارای ماهیت می‌شود و وقتی که دارای ماهیت شد اشکال برمی‌گردد و جوهریت نفس را باز در اینجا به واسطه رفع ماهیت نمی‌توانید نفی کنید.

اللهم صل على محمد و آل محمد